

تأثیر شکاف‌های اجتماعی بر شکل‌گیری و رشد افراط‌گرایی در سوریه

یدالله دهقان^۱ - محمود کتابی^۲ - مسعود جعفری‌نژاد^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۷

چکیده

از زمان آغاز بحران سوریه در سال ۲۰۱۱ تاکنون بسیاری این بحران را ناشی از توطئه‌ای می‌دانند که از خارج از این کشور و به وسیله آمریکا و انگلیس و متحدان منطقه‌ای آن‌ها؛ یعنی اسرائیل و عربستان برنامه‌ریزی و اجرا شده است. اما علی‌رغم هدایت بحران از خارج، وجود برخی شکاف‌های اجتماعی در جامعه سوریه مانند: شکاف‌های قومی و مذهبی که در قالب تعارض‌های درون گروهی شیعه- سنی و برون گروهی کردی- عربی بروز نموده بود، نیز بر افزایش دامنه بحران و رشد سریع‌تر گروه‌های رادیکال تأثیر گذاشته است. پرسش اصلی پژوهش عبارت است از اینکه شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه بویژه شکاف‌های قومی و مذهبی چه تأثیری در شکل‌گیری و رشد افراط‌گرایی در این کشور داشته است؟ فرضیه مقاله این است که به نظر می‌رسد وجود دو شکاف عمده قومی و مذهبی در کشور سوریه و ناتوانایی دولت در مدیریت دخالت‌های گسترده خارجی باعث بالارفتن شدید سطح تعارض‌ها و نارضایتی‌های اجتماعی در این کشور شده است. لذا با آغاز بحران در سال ۲۰۱۱ و پس از هجوم گسترده شورشیان خارجی به سوریه، شکاف‌های قومی و مذهبی نیز بشدت فعال شده است و بر رشد و قدرت‌گیری گروه‌های افراطی تأثیر زیادی گذاشته است.

واژگان کلیدی: شکاف اجتماعی، شکاف قومی و مذهبی، افراط‌گرایی، سوریه.

M_hoghoughi@yahoo.com

mketabi840@yahoo.com

pegah220ja@yahoo.com

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی بیرجند (نویسنده مسئول)

۲. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ایران

۳. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ایران

مقدمه

سوریه در گذشته بخش عمده‌ای از سرزمین بزرگ شام بوده است که کشورهای سوریه، لبنان، فلسطین و اردن را در برمی‌گرفت. این منطقه قدمتی طولانی در تاریخ دارد تا آنجا که مورخان قدمت آن را در حدود ۵ هزار سال می‌دانند. در طول تاریخ اقوام مختلفی از قبیل سامی، آموری، آرامی، مصری، آشوری، بابلی، یونانی، رومی و ایرانی بر این منطقه حکومت کرده‌اند. اما با تصرف شام در سال سیزده هجری به وسیله سپاه اسلام، فرهنگ این دین جدید بر تمدن‌های چندین سده اقوام ذکر شده غلبه یافت. در سده‌های بعدی (قرن هفتم و هشتم هجری) ترکان عثمانی توانستند پس از جنگ‌های طولانی بر این منطقه و سرزمین‌های اطراف آن مسلط شده و اداره امور منطقه را به دست بگیرند. تا اینکه در سال ۱۹۱۶ و در جریان جنگ جهانی اول امپراتوری عثمانی فروپاشید و فرانسویان بر این منطقه مسلط شدند. نام کنونی سوریه را نیز فرانسویان پس از مستعمره کردن این سرزمین از روی تاریخ کهن این بخش از جهان بر این کشور نهادند (قادری، ۱۳۸۷: ۲۴).

سوریه کشوری با تنوع قومی و مذهبی بسیار بالا است و هم اکنون اقوام و گروه‌های مختلفی از قبیل علوی، سنی، دروزی، ایزدی، مسیحی، کرد و عرب در این سرزمین سکونت می‌کنند. شکاف، اختلاف و درگیری بین گروه‌های مختلف قومی و مذهبی در کشور سوریه، همواره در طول تاریخ وجود داشته است. اما این اختلافات در دوران بعد از جنگ جهانی اول و تحت تأثیر دخالت کشورهای استعمارگر به ویژه فرانسه شدت و عمق بیشتری یافته است. در واقع می‌توان گفت بخش زیادی از شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه ریشه در تاریخ این کشور دارد. این شکاف‌ها تفاوت‌هایی را به لحاظ منافع اقتصادی، طبقاتی، قدرت سیاسی، اعتقادی، ایدئولوژی و غیره در میان افراد و گروه‌های مختلف این کشور ایجاد کرده و تعارضاتی را به دنبال آورده که حل و فصل آن‌ها نیازمند مدیریت قوی و بلند نظرانه بوده است. این تعارضات اجتماعی در چند دهه اخیر و به ویژه بعد از استقلال کشور سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و در ادامه قدرت گرفتن علوی‌ها در این کشور در سال ۱۹۷۰ کم‌کم عمیق‌تر و خشن‌تر شد تا جاییکه در چندین مورد موجب بروز درگیری‌های شدید و خونین بین دولت سوریه و اقوام و گروه‌های مختلف بویژه گروه‌های اهل سنت این کشور شد (دلیرپور، ۱۳۹۰: ۴۷). هم اکنون نیز بیش از ۵ سال است که کشور سوریه درگیر بحران و جنگ می‌باشد. بحرانی که بسیاری از تحلیل‌گران آن را نتیجه یک توطئه خارجی می‌دانند که سال‌ها قبل از شروع آن در سوریه، نقشه آن در کشورهای فرانسه، انگلیس و آمریکا ریخته شده است. به طوری که رونالد دوما (وزیر سابق امور خارجه فرانسه) در سال ۲۰۱۲ طی مصاحبه با

خبرگزاری رسمی سوریه - سانا- عنوان داشته بود که برنامه براندازی نظام سوریه از سال‌ها قبل در دستور کار کشورهای انگلیس و امریکا بوده است و لذا طرح ایجاد بحران سوریه را یک طرح کاملاً انگلیسی- امریکایی دانسته که برای حمایت از کشور اسرائیل، سرنگونی دولت بشار اسد و حفظ منافع منطقه‌ای آن‌ها و شرکایشان طرح‌ریزی، تصویب و دنبال شده است (امام زاده فرد، ۱۳۹۲: ۷). اما علی‌رغم وجود همه شواهد و دلایل مبنی بر وقوع یک توطئه خارجی در زمینه بحران سوریه، نباید فراموش شود که وجود برخی بسترهای اجتماعی در این کشور نظیر شکاف‌های قومی و مذهبی نیز برگسترش دامنه بحران و رشد سریع‌تر گروه‌های تروریستی و افراط‌گرایی تأثیرگذار بود و در واقع وجود این شکاف‌ها کمک زیادی به تحقق اهداف کشورهای غربی در سوریه کرد. در مجموع، هدف تحقیق حاضر این است که با بهره‌گیری از نظریه‌های مطرح شده در زمینه شکاف‌های اجتماعی به خصوص الگوی سه سطحی منزا و بروکز ضمن تطبیق آن‌ها با وضعیت کشور سوریه به بررسی تأثیر شکاف‌های اجتماعی بر شکل‌گیری و رشد سریع‌تر گروه‌های افراطی در کشور سوریه پردازد.

روش‌شناسی

روش مورد استفاده در این پژوهش با توجه به ماهیت نظری آن کیفی مبتنی بر رویکرد توصیفی- تحلیلی بوده که در آن از تکنیک مطالعه موردی استفاده شده است. مطالعه موردی، روشی است که از آن برای بررسی نظام‌مند افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، جنبش‌ها و یا رویدادها استفاده می‌شود و محقق نیازمند فهم و تبیین یک پدیده است (ویمر و دومینیک، ۱۳۸۴: ۲۰۰). همچنین در روش پژوهش کیفی از اطلاعات و داده‌های پژوهش‌های تاریخی، توصیفی و تجربی استفاده می‌شود. پژوهشگران کیفیت‌گرا سعی دارند به درک اوضاع و احوال فرآیندهای پیچیده اجتماعی نایل آیند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۳۸). اطلاعات مورد نیاز برای این تحقیق نیز از طریق منابع کتابخانه و اینترنتی و ... جمع‌آوری و مورد استفاده قرار گرفته است.

چهارچوب نظری تحقیق

اساساً نظریه‌های شکاف‌های اجتماعی و متعاقب آن نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی در بستر سیاسی، تاریخی و اجتماعی کشورهای غربی ویژگی یافته‌اند و می‌توان آن‌ها را خاص آن سامان دانست. اما فقر نظریه‌پردازی در خصوص جوامع مسلمان و جنبش‌های اسلامی، پژوهشگران این حوزه از مسائل سیاسی را برآن داشته است تا با گرتبه‌برداری از الگوهای جامعه‌شناسی و جنبش‌های اجتماعی در غرب، درصدد یافتن ویژگی‌های شکاف‌ها و جنبش‌های

اسلامی برآیند. امری که اگر نگوییم غیرممکن، بشدت دشوار و دارای نقاط ضعف عمده‌ای است (شهریاری و جزایی، ۱۳۹۴: ۸۲).

با وقوع انقلاب‌های ملی و صنعتی در غرب که در نتیجه آن تمایزات و تعارضات اجتماعی جلوه‌ای جدید یافت، جامعه‌شناسان کلاسیک کوشیدند این تعارضات و تضادها را با نظریه‌ای موسوم به «شکاف‌های اجتماعی» تشریح و تبیین نمایند. عام‌ترین شکاف نزد این جامعه‌شناسان تضاد زندگی سنتی و مدرن بود. بر همین اساس، پیشگامان جامعه‌شناسی؛ یعنی کسانی همچون وبر، پارسونز و دیگران نظریات خود را در خصوص این دو شکاف عمده در زندگی جدید انسان غربی سازماندهی کرده‌اند. با پیشرفت علوم و فن آوری و با پیچیده‌شدن زندگی اجتماعی، نظریه‌های شکاف‌های اجتماعی نیز دچار دگرگونی شده و متناسب با تعارضات جدید مورد استفاده نظریه‌پردازان قرار گرفته است.

در برداشت‌های جدید از شکاف‌های اجتماعی هر تضاد و تقابلی را که در بطن جامعه وجود دارد نمی‌توان شکاف اجتماعی نامید. در این راستا، محمودی بر این باور است که برای اینکه تضادی در جامعه واجد عنوان شکاف شود، باید پایدار و ماندگار و همچنین ساختاری باشد؛ یعنی موجب گسست، صف بندی و گروه‌بندی در ساختار جامعه شود و نوعی عدم تعادل و توازن را در بافت جامعه موجب شود (محمودی، ۱۳۸۷: ۲۲).

موضوع شکاف‌های اجتماعی تاکنون در میان دانشمندان، بسیار مورد بررسی قرار گرفته و در این زمینه تقسیم‌بندی‌های گوناگونی انجام شده است به طوری که برخی از دانشمندان شکاف‌های اجتماعی را به فعال، غیر فعال، ساختاری و تاریخی تقسیم می‌کنند و برخی دیگر آن‌ها را به شکاف‌های متقاطع یا حداقلی، متراکم یا حداکثری و شکاف‌های متخاصم تقسیم‌بندی می‌کنند (بشیری، ۱۳۹۲: ۵۶).

از حیث سیاسی، شکاف‌های اجتماعی تنها زمانی اهمیت می‌یابند که منافع سیاسی نخبگان، احزاب و جنبش‌ها آن‌ها را از اهمیت سیاسی و نمادین برخوردار سازند و سازماندهی در پیرامون آن‌ها شکل بگیرد (نیوتون و دث، ۱۳۹۰: ۲۷۲). در واقع، مسئله زمانی پدیدار می‌شود که شکاف‌های اجتماعی بر هم بار شده، به اصطلاح متراکم می‌شوند، اما آنچه که جامعه را به پرتگاه نزاع‌های زیان‌بار یا به اصطلاح افراط‌گرایی سوق می‌دهد شکاف‌های متخاصم است. شکاف‌های تخصصی ناشی از اختلاف بر سر موضوعات هویتی، اعتقادی و ایدئولوژیک هستند. به دلیل آنکه طرفین درگیر حفظ منافع یا موجودیت خود را در گرو حذف طرف دیگر می‌بینند، در نتیجه نزاع در بالاترین درجه خود صورت می‌پذیرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۰۲).

با توجه به نوع تحقیق حاضر و مطالب ذکر شده در آن، مقرر شد که بحث شکاف‌های

اجتماعی را بر اساس الگوی سه سطحی منزا و بروکز مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. چرا که اندیشمندان فوق معتقدند که هر شکاف اجتماعی که قادر به شکل دادن به رفتار سیاسی باشد به‌طور هم‌زمان در سه سطح قابل بررسی خواهد بود و این نوع تقسیم‌بندی بیشترین نزدیکی را به بحث شکاف‌های قومی و مذهبی در کشور سوریه دارد. در نظریه منزا و بروکز، این سه سطح به صورت زیر مطرح می‌شوند:

سطح اول، ساخت اجتماع

شکاف‌های اجتماعی ریشه در ساخت اجتماعی یک جامعه معین دارند. به دلیل آنکه ساخت اجتماعی به آرامی تغییر می‌کند، شکاف‌های اجتماعی هم در صورت ثبات ساخت اجتماعی با دوام خواهند بود. تقسیمات درون ساختی اجتماعی باعث ایجاد گروه‌های از مردم می‌شود که منافع و منزلت‌های مشترک دارند. منزا و بروکز چند دسته از شکاف‌های اجتماعی را مهم می‌دانند که آن‌ها عبارتند از: شکاف‌های دینی، طبقاتی، قومی، زبانی و جنسیتی که همه اینها در تقسیم‌بندی شکاف‌های تاریخی قرار می‌گیرند.

سطح دوم، ستیز و هویت‌یابی گروهی

این سطح، میدان ظهور شکاف‌های سطح قبل است. در این میدان اعضای گروه خود را در ستیز با دیگران تعریف می‌کنند. هویت‌یابی گروهی، شرط لازم برای تبدیل تقسیمات ساخت اجتماعی به شکاف اجتماعی است. بدون تشخیص قلمروهای گروهی، نابرابری‌های اجتماعی فرصت ظهور در منازعات سیاسی یعنی در سطح نهادی و سازمانی را نخواهند داشت.

سطح سوم، سطح کلان سیاسی

این سطح مبین سومین شرط پیدایش یک شکاف اجتماعی است، زیرا احزاب سیاسی یا جنبش‌های اجتماعی که معرف این سطح به حساب می‌آیند آشکارا برخواسته از ستیزهای ساخت اجتماعی می‌باشند و ابزارهایی برای بسیج بخش‌هایی از جمعیت برای اقدامات سیاسی قلمداد می‌شوند. طبیعتاً مولفه‌های این بخش برحسب میزان و نوع نظام سیاسی هر جامعه متفاوت خواهد بود (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۶۵).

الگوی سه سطحی منزا و بروکز ابزاری تحلیلی در اختیار محقق قرار می‌دهد که با استفاده از آن می‌توان وضعیت شکاف‌های اجتماعی در یک جامعه را بهتر بسنجد. در این خصوص کشور سوریه وضعیت ویژه‌ای دارد. سر برآوردن گروه‌های رادیکال قومی و مذهبی در این کشور که

مهم‌ترین آن‌ها داعش، جبهه النصره و جنبش اجتماعی روژاوی کردی است با استفاده از این الگوی سه سطحی قابل بررسی می‌باشد.

در خصوص جنبش‌های رادیکال اسلام‌گرا، برای جلوگیری از سقوط در ورته ساده‌انگاری و تقلیل‌گرایی باید احتیاط پیشه کرد. براساس نظریه شکاف‌های اجتماعی، گروه‌ها یا جنبش‌های اجتماعی گوناگون در یک جامعه براساس شکاف‌های موجود به سازماندهی خود می‌پردازند. البته باید به این نکته توجه کرد که تقدم و تأخر شکاف‌های اجتماعی و ایجاد گروه‌بندی و رابطه علت و معلولی بین این دو، ساده‌سازی واقعیت است و در عمل نمی‌توان مشخص کرد کدام علت و کدام معلول است.

با در نظر گرفتن شکاف‌های تاریخی فعال و متراکم و در پاره‌ای موارد متخاصم در جوامع اسلامی شاید بتوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های گروه‌ها و جنبش‌های رادیکال در این جوامع را محصور شدن آن‌ها در چرخه‌ای از میانه‌روی و تندروی دانست. در حقیقت در سرزمین‌های اسلامی از ابتدا تا کنون دو گونه جنبش اصلاح‌طلب و رادیکال به گونه‌ای موازی وجود داشته‌اند.

در یک سر طیف جنبش‌های اسلامی، گروه‌های اصلاح‌طلب و میانه‌رو قرار دارند که برای دست یافتن به جایگاهی در نظام سیاسی ابتدا با استفاده از ابزارهای نرم و توسل به جامعه مدنی به تلاش پرداخته و زمانیکه اقدامات مسالمت‌آمیز آن‌ها با سد دولت‌ها، یا جامعه مدنی خفقان زده یا دولت‌های خارجی مداخله‌گر مواجه می‌شود، سر دیگر طیف؛ یعنی گروه‌های رادیکال با استفاده از ابزارهای سخت‌افزاری و نظامی درصدد یافتن مفری برای تحقق اهداف خود برمی‌آیند مانند آنچه که گروه‌های سلفی وابسته به اخوان المسلمین در کشور سوریه دنبال کردند. گروهی که با ادعای دعوت و اصلاح پا به عرصه وجود گذاشت؛ اما در فرایند مسائل سیاسی و اجتماعی کشور سوریه و از دهه ۱۹۸۰ به بعد به سمت استفاده از خشونت در مواجهه به دولت این کشور گام برداشت (تقوی و وحیدفر، ۱۳۹۴: ۷۵). درحقیقت سرکوب و ناکامی فعالیت‌های گروه‌های میانه‌رو، تمایل افراد حاضر در این گروه‌ها و جنبش‌ها را به ادامه رفتار مسالمت‌آمیز و میانه‌روی کاهش می‌دهد و همزمان با افزایش جذبه افکار رادیکال، عضوگیری گروه‌های رادیکال آغاز می‌شود. آنچه این دو طیف را از هم متمایز می‌سازد ویژگی‌های آن نیست بلکه نحوه دست‌یابی به هدف است (ذوالفقاری و پور محمدی، ۱۳۹۴: ۱۱۶).

جنبش‌های اجتماعی در کشورهایی که دارای شکاف‌های متراکم تاریخی هستند بیشتر قابلیت تحقق دارد. بر همین اساس می‌توان این چرخه را در خصوص کشورهایی که از شکاف‌های متعدد اجتماعی رنج می‌برند مورد بررسی قرار داد. وجود شکاف و تنوع در همه جوامع امری پذیرفتنی است. این شکاف‌ها به نیروهای اجتماعی جهت داده و رفتار و نگرش سیاسی را با توجه به نوع

شکاف متأثر می‌سازد. شکاف‌های اجتماعی در عمل موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تأسیس گروه‌های مختلف می‌شود و این گروه‌بندی‌ها ممکن است تشکل‌ها و سازمان‌های سیاسی نظامی نیز پیدا کنند (بشیریه، ۱۳۹۲: ۹۹). در این خصوص کشور سوریه با توجه به ساختار نظام اجتماعی و سیاسی آن نمونه‌ای مطلوب برای بررسی و پژوهش می‌باشد و با توجه به تنوع و بحران در این کشور می‌توان برای تحلیل مسائل و بحران‌های روی داده در آن از الگوی سه سطحی ساخت اجتماعی، آگاهی و ستیز اجتماعی و سطح کلان سیاسی در نظریه شکاف‌های اجتماعی سود جست.

یافته‌های تحقیق

سطح اول: ساخت اجتماعی در سوریه

ساخت اجتماعی در کشور سوریه مانند دیگر کشورهای اسلامی همگن نبوده و در آن می‌توان تضادها و تعارضات متعددی یافت. شاید بتوان گفت سوریه یکی از کشورهایی است که دارای متنوع‌ترین ترکیب از گروه‌های قومی و مذهبی در خاورمیانه می‌باشد، به طوری که اکنون گروه‌های مختلفی نظیر علویان، اهل سنت، دروزی‌ها، مسیحیان، ایزدی‌ها، کردها و عرب‌ها در سراسر این کشور حضور دارند. براساس نظریه شکاف‌های اجتماعی، می‌توان دو شکاف عمده قومی و مذهبی در کشور سوریه را که جزء شکاف‌های تاریخی دسته‌بندی می‌شوند، به عنوان دو شکاف اصلی نام برد که به دنبال توطئه‌های خارجی، تأثیر زیادی در وقوع بحران و شکل‌گیری گروه‌های رادیکال در این کشور داشته‌اند. علاوه بر این در این قسمت قصد داریم تا ضمن بررسی این دو شکاف، چگونگی شکل‌گیری آن‌ها در طول تاریخ سوریه و تأثیرشان در تشدید بحران و رشد گروه‌های رادیکال در این کشور را مورد بررسی قرار دهیم.

شکاف مذهبی - شکاف درون گروهی بین اقلیت علوی و اکثریت اهل سنت

اختلاف میان شیعه و سنی (دو مذهب بزرگ اسلامی) ریشه تاریخی دارد و به طور عمده بر سر مسئله جانشینی پیامبر، حضرت محمد (ص) و چستی اسلام واقعی به وجود آمد. شیعه به جانشینی اهل بیت (ع) و اهل سنت به جانشینی خلفای چهارگانه؛ یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) اعتقاد دارند. شکاف درون اسلام میان شیعه و سنی، واقعیت و اعتقادی بوده است که از صدر اسلام تاکنون همچنان ادامه دارد؛ این شکاف اعتقادی، در طول تاریخ مورد سوء استفاده حکام و سیاستمداران قرار گرفته و با شکاف‌های دیگر مانند شکاف‌های ملی، قومی، زبانی و حتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ترکیب شده است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

سوریه جزء کشورهای اسلامی منطقه است که دارای ترکیب جمعیتی شیعه و سنی می‌باشد. این کشور در طول تاریخ شاهد سکونت و حکومت گروه‌های مختلفی بوده ولی با تصرف شام در سال سیزده هجری به وسیله سپاه اسلام، فرهنگ اسلامی بر این منطقه تسلط یافت. از آن تاریخ تاکنون مسلمانان سنی مذهب همواره حکومت و قدرت را در این سرزمین در اختیار داشته‌اند و می‌توان گفت به‌طور سنتی و تاریخی مسلمانان اهل سنت، در سوریه از جایگاه سیاسی و اقتصادی بالایی بهره‌مند بوده و تقریباً تمامی خانواده‌های زمین‌دار و اغلب ثروتمندان در این مناطق، تا جنگ دوم جهانی، از مسلمانان اهل سنت بوده‌اند (Rousseau, 2014: 7).

در این میان رقابت بین اهل سنت و علویان همواره در این سرزمین وجود داشت تا اینکه با روی کار آمدن ترکان عثمانی در قرن هفتم و هشتم هجری، شدیدتر و مخرب‌تر شد و شکاف اجتماعی که به صورت تاریخی در این سرزمین ایجاد شده بود بیشتر و عمیق‌تر شد تا آنجا که پس از تسلط عثمانی‌ها بر سوریه، فقهای اهل سنت، علویان را نامسلمان خواندند، به گونه‌ای که ابن تیمیه، عالم اهل سنت، در قرن ۱۴ میلادی (هفتم هجری) فتوایی صادر کرد و بر اساس آن، علویان را بدعت‌گذار در اسلام و کافر اعلام کرد. ستم‌ها و بدرفتاری‌های اهل سنت نسبت به علویان، موجب شد تا این اقلیت مذهبی، که از سال‌ها پیش به کوهستان‌های شمال غربی سوریه (مناطق ساحلی لاذقیه) پناهنده شده بودند، همچنان در سکونت‌گاه‌های خویش باقی بمانند و باورها و آیین‌هایشان را از چشم بدخواهان مخفی نگاه دارند (Smith, 2012: 3).

متعاقب توافق سایکس پیکو (۱۹۱۶) و افول امپراطوری عثمانی و به صحنه آمدن قدرت قیمومیتی فرانسه در سال ۱۹۲۰، اوضاع علویان رفته‌رفته تغییر کرد؛ چراکه از یک سو، فرانسه در مقام یک قدرت قیمومیت طلب پس از جنگ جهانی اول، از ماهیت چند مذهبی سوریه، به نفع خویش بهره‌برداری کرد و از سوی دیگر، علویان نیز اگرچه با حضور فرانسه در سوریه چندان موافق نبودند، اما این حضور موجب آزاد شدن آنان از بسیاری از محرومیت‌های اجتماعی و انزوای سیاسی شد. همین عامل در آغاز قیمومیت فرانسه، سبب نوعی همکاری بین آنان با دستگاه‌های اداری فرانسه شد. فرانسه نیز همواره در پی تقویت اقلیت‌ها بود تا بدین وسیله بتواند از پیدایش احساسات ملی‌گرایانه جلوگیری کند. بدین‌سان، حاکم فرانسوی سوریه- ژنرال گورو- در سال ۱۹۲۰ به علویان جبال انصاریه خودمختاری و در سال ۱۹۲۲ به آن‌ها استقلال کامل داد که این استقلال تا سال ۱۹۲۴ ادامه یافت. این اقدام نقطه عطفی بود که وضعیت علویان را نسبت به گذشته تغییر داد (Barnes-Dacey, 2014: 25).

به‌طور کلی، دوران حضور فرانسویان در سوریه، برای جمعیت‌های علوی مذهب محصور شده در ارتفاعات سرآغاز استخلاص سرزمینی و سیاسی تلقی می‌شد؛ استخلاصی که زمینه آن

را پیشرفت‌های اقتصادی فراهم کرده بود. این تحول اقتصادی موجب شد تا دهقانان علوی از کوه‌ها به سوی دشت‌ها سرازیر شده و به تدریج شهرنشین شوند. حضور در ارتش، دستگاه‌های امنیتی و حزب بعث از دیگر فرصت‌ها و موفقیت‌هایی بود که علویان توانستند در سایه حمایت دولت فرانسه به آن دست یابند و بدین‌سان، برای تصرف قدرت و سلطه بر حکومت، خود را آماده سازند. البته فرانسوی‌ها در این زمان بشدت جوانان علوی را برای ورود به سیستم ارتش و قرار دادن آن‌ها در موقعیت‌ها و پست‌های مهم ارتش حمایت کردند تا بتوانند اقلیت علوی را بر اکثریت اهل سنت مسلط کرده و از این کار برای کنترل احساسات ملی‌گرایانه سنی در سوریه استفاده نمایند. لذا فرانسوی‌ها تلاش کردند از مذهب بر علیه ملی‌گرایی بهره‌برداری نمایند و با تقویت اقلیت‌های مذهبی و در عین حال تفکیک آن‌ها، به تحکیم قدرت خود پردازند (دبیری، ۱۳۹۰).

براین اساس فرانسه ابتدا دست به تقسیم‌بندی قومیت‌ها و مذاهب گوناگون و پراکنده کردن آن‌ها در قسمت‌های مختلف سوریه بر اساس نیاز استعماری خود زد به‌طوری‌که این تقسیم‌بندی به شرح ذیل انجام شد:

۱- سنی‌ها که اکثریت مردم عرب و مسلمان سوریه را تشکیل می‌دادند (۷۴ درصد) و از موقعیت برتر فرهنگی و سیاسی برخوردار بودند را در تمام سرزمین سوریه پراکنده کردند.
 ۲- علوی‌ها که حدوداً ۱۳٪ سوریه را شامل می‌شدند در مناطق ساحلی استان لاذقیه اسکان داده شدند.

۳- دروزی‌ها که حدوداً ۳٪ جمعیت سوریه را تشکیل می‌دادند، اکثراً در جنوب غرب سوریه و در منطقه جیل الدروسو یا در دمشق و بلندی‌های جولان ساکن شدند و در طول تاریخ همواره به دنبال تشکیل دولت مستقل بوده‌اند.

۴- مسیحیان که حدوداً ۱۰٪ جمعیت سوریه امروزی را تشکیل می‌دهند از گروه‌های ارتدوکس، کاتولیک و مارونی هستند. این افراد در شهرهای مانند دمشق، حمص و مناطق ساحلی شهر طرطوس تمرکز داده شدند.

۵- از نظر قومیتی نیز کردها که حدوداً ۹ درصد جمعیت امروزی سوریه را تشکیل می‌دهند در مناطق شمال و شمال شرق سوریه اسکان داده شدند (Rousseau, 2014: 14).

بنابراین پر واضح است که حضور استعماری فرانسه در سرزمین سوریه به عنوان یکی از مهم‌ترین عواملی بود که بر شکاف اجتماعی بین شیعه و سنی در این کشور تأثیر فراوان گذاشت و این شکاف اجتماعی را بیش از پیش عمق بخشید و به سمت حالت تخاصم سوق داد. البته در این میان علویان از حضور فرانسه در این کشور بهره لازم را بردند و درحالی‌که در گذشته از لحاظ

اقتصادی و اجتماعی، گروهی ستم‌دیده و محروم محسوب می‌شدند، توانستند به سرعت درجات نظامی را در ارتش این کشور بپیمایند و با حضور در حزب بعث در پایان دهه ۱۹۶۰ بر حیات سیاسی این کشور مسلط گردند. ترجمان این سیاست، ژنرال حافظ اسد بود که طی کودتایی در سال ۱۹۷۰، دیگر مدعیان قدرت را کنار زد و سرانجام، در سال ۱۹۷۱ موفق شد پست ریاست جمهوری را که تا آن زمان صرفاً در دست سنی‌مذهبان بود، از آن خود کند. این واقعه؛ یعنی حضور علویان در ابتدای دهه ۱۹۷۰ در مسند قدرت، حیرت بسیاری از سیاستمداران و تحلیل‌گران دینی و سیاسی را برانگیخت.

در فاصله سال‌های ۱۹۴۶؛ یعنی زمان استقلال سوریه از فرانسه تا سال ۱۹۷۰ ما شاهد کودتاهای پی‌درپی در سوریه بودیم که این رخدادها باعث بروز هرج و مرج و ناامنی بسیار در سوریه شده بود. این وضعیت پس از آنکه حافظ اسد در سال ۱۹۷۰ قدرت را به‌طور مطلق به دست گرفت و بر ارتش و نیروهای امنیتی مسلط شد، تغییر یافت. او حامیان وفادار خویش به‌ویژه از میان علویان، را در مناصب و پست‌های کلیدی و حساسی همچون فرماندهی ارتش و نیز سازمان اطلاعات گماشت و سازمان نظامی تازه‌ای ایجاد کرد که توانست برای حفظ و تحکیم قدرت‌ش بر آن تکیه کند (Starr, 2012: 35).

حکومت اسد بعد از تثبیت قدرت خود، هرگز جمعیت بالای اهل سنت و جایگاه گذشته آنان را در حکومت سوریه فراموش نکرد و در دوران حکومت حافظ اسد بسیاری از پست‌های مهم سیاسی و نظامی در اختیار اهل سنت بود به عنوان مثال پست نخست‌وزیر، رئیس ستاد مشترک ارتش، وزیر دفاع و معاون دبیر کل حزب بعث همگی سنی‌مذهب بودند. در زمان حکومت بشار اسد نیز همین وضعیت ادامه داشته، بسیاری از چهره‌های سیاسی و نظامی پرنفوذ و قدرتمند در حکومت سوریه، سنی‌مذهب بودند.

با وجود این، همزمان با تثبیت جایگاه خاندان اسد در قدرت، پارادوکس بزرگی در سوریه در حال ریشه دواندن بود. شکاف تاریخی بین علویان و اهل سنت که حالت طبیعی خود را طی می‌نمود (به دلیل اکثریت مطلق بودن اهل سنت در سوریه) با تسلط خاندان علوی اسد بر قدرت به ناگاه دچار تلاطم شدید شد و به سرعت به سمت خصومت بی‌سابقه حرکت کرد. به‌طوری‌که در یک طرف علوی‌هایی قرار داشتند که خود را از استبداد تاریخی اکثریت اهل سنت رها یافته می‌دیدند و در طرف دیگر گروه اکثریت؛ یعنی اهل سنت قرار داشتند که خود را از حق حکومت محروم می‌دیدند و نمی‌توانستند این وضعیت را برای همیشه و تا ابد بپذیرند. این در حالی بود که حکومت اسد پدر و پسر اصرار داشتند که پست‌های اصلی دولت مانند نخست‌وزیری، وزارت دفاع و تعداد زیادی از وزارتخانه‌های مهم دیگر و ادارات کل به اکثریت سنی سپرده شود و آن‌ها

از حقوق کامل مذهبی‌شان برخوردار باشند (دیبری، ۱۳۹۰).

اما همه این‌ها باعث نشد که اهل سنت سوریه که ۷۴ درصد جمعیت این کشور را در تشکیل می‌دهد از موضوع حکومت دست بکشد و یکی از خواسته‌های دائمی آن‌ها در طول ۴۰ سال حکومت خاندان اسد، بازگشت به قدرت در این کشور بود. به همین دلیل اهل سنت سوریه، ریاست جمهوری فردی از مذاهب دیگر را قبول نمی‌کردند. مقابله اکثریت (اهل سنت) به ویژه جریان‌ات تندرو آن‌ها با حکومت خاندان اسد به‌عنوان یک خاندان علوی از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن حافظ اسد آغاز شد. به‌طوری‌که به‌عنوان مثال می‌توان به تظاهرات ضد همه‌پرسی قانون اساسی در سال ۱۹۷۱ و در ادامه نیز ماجراهایی نظیر قتل عام ۳۸ دانشجوی علوی دانشکده افسری در شهر حلب در سال ۱۹۷۹ و همچنین شورش و ماجرای شهر حما در سال ۱۹۸۲ اشاره کرد. اهل سنتی که وهابیت عربستان و سازمان جهانی اخوان المسلمین، پیوسته آن‌ها را با فتوای گوناگون بر علیه این خاندان تحریک می‌کردند، هیچگاه نتوانستند بپذیرند که رئیس‌جمهور از آن‌ها نباشد (Sambanis, 2013: 295).

اهل سنت مخالف حکومت خاندان علوی اسد بیشتر از طریق جریان سلفی در سوریه با دولت این کشور مبارزه می‌کردند. این گروه از اهل سنت در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ساخت‌های اجتماعی منسجمی را بر علیه حکومت حافظ اسد ایجاد کرده بودند و وقوع حوادثی از قبیل اشغال افغانستان توسط شوروی، جنگ خلیج فارس، انتفاضه فلسطین، کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین و... نیز تأثیر زیادی در قدرت گرفتن جریان سلفی بخصوص سلفی جهادی در سوریه داشت. لذا این افزایش قدرت منجر به افزایش درگیری‌ها بین جریان سلفیت و دولت علوی اسد شد که اوج این درگیری‌ها ماجرای شورش شهر حما در سال ۱۹۸۲ بود که البته در این زمان به دلیل قدرت زیاد حکومت اسد شورش به سرعت و شدت سرکوب شد و گروه‌های سلفی مجبور به عقب‌نشینی شدند؛ اما تفکر جهادی در میان بسیاری از جوانان سنی مذهب سوریه باقی ماند تا اینکه با حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ علمایی چون شیخ البوطی فتوای جهاد علیه اشغال‌گران را صادر کردند و این موضوع منجر به احیا مجدد تفکر جهادی در بین جوانان اهل سنت سوریه شد (نبوی و نجات، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

با آغاز بحران سوریه در سال ۲۰۱۱ و پس از هجوم گسترده شورشیان و تروریست‌های خارجی مانند داعش به این کشور که به صورت همه‌جانبه از سوی آمریکا و متحدان منطقه‌ایش نظیر عربستان، اسرائیل و... حمایت می‌شدند، بسیاری از گروه‌های سنی مذهب، بخصوص سنی‌های فعال در جریان‌ات سلفی که به شکل سنتی در اطراف شهرهای بزرگی مانند: حلب، حمص و دمشق (به‌ویژه دوما و حرستا) حضور داشتند، فرصت را مناسب دیدند و به سرعت وارد فاز مسلحانه و

انتقام‌جویی از نظام شدند. دلیل این انتقام‌جویی، اختلافات شدیدی بود که بین سلفی‌ها و خاندان علوی اسد به‌ویژه در دوران حافظ اسد ایجاد شده بود. مهم‌ترین این گروه‌ها که توانستند به سرعت خود را سازماندهی نموده و اقدام به جذب طیف‌های گسترده‌ای از اهل سنت نمایند گروه داعش و جبهه النصره بودند که البته ارتباط آن‌ها با جریان القاعده نیز بر رشد سریعشان تأثیرگذار بود (الحاج: ۲۰۱۳). آنچه در این گروه‌ها به شدت بر روی آن تأکید می‌شد مسائل مذهبی و اعتقادی و مبارزه با حکومتی بود که سال‌ها حقوق آنها را تضییع کرده است. لذا تحریک احساسات مذهبی اهل سنت و آمیختن آن با یادآوری خاطراتی مانند ماجرای شهر حما در سال ۱۹۸۲، ناگهان آمیزه‌ای از نفرت و خشونت را در سوریه شعله‌ور ساخت و سبب عمیق‌تر شدن شکاف اجتماعی بین علویان و اهل سنت در این کشور شد. در نهایت همین نفرت و خشونت که با هدایت، حمایت و تحریک بی‌دریغ کشورهای غربی - عربی نیز همراه بود به شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال ضد دولت در سوریه کمک زیادی کرد (رجبی، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

«گراهام فولر» تحلیل‌گر برجسته آمریکایی و نویسنده کتاب «قبله عالم» در مقاله‌ای نیز به این موضوع اشاره کرده است و عنوان می‌کند: «اگر چه تفاوت‌هایی میان قرائت اهل تسنن و تشیع از اسلام وجود دارد، اما با گذشت حدود هزار و پانصد سال از صدر اسلام، این اختلافات بیش از آن که ریشه در دین‌شناسی و تفاوت در ایدئولوژی داشته باشد، به رقابت‌های اجتماعی باز می‌گردد و مهم‌تر از اختلافات مذهبی، قدرت و در دست گرفتن کنترل دولت است که مطرح می‌باشد» (فولر، ۱۳۹۳: ۳۰۸).

بنابراین یکی از شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه که در طول تاریخ این کشور و به خصوص یک قرن اخیر تأثیر زیادی بر وقوع بحران‌های سیاسی و اجتماعی داشته، شکاف مذهبی بین علویان و اهل سنت بوده است. اهل سنتی که با توجه به اکثریت قاطع جمعیت و همچنین سابقه تاریخی خود و تحریکات گسترده آمریکا، اسرائیل و مفتی‌های وهابی، خواهان در اختیار گرفتن قدرت و حکومت و در رأس آن پست ریاست جمهوری بودند و از طرف دیگر اقلیت علوی که بخاطر تجارت تلخ تاریخی حاضر به واگذاری حکومت به اهل سنت نبودند.

شکاف قومی - شکاف برون‌گروهی بین اقلیت کردی و اکثریت عرب

یکی دیگر از شکاف‌های اجتماعی عمده در کشور سوریه، شکاف برون‌گروهی بین کردها و عرب‌ها است. شکافی که به‌عنوان یک شکاف تاریخی و فعال، سال‌ها است که جامعه سوریه را تحت تأثیر خود قرار داده است. ملت کرد به‌عنوان بزرگترین ملت بدون دولت جهان، بین کشورهای

مستقل ترکیه، عراق، ایران، سوریه و شوروی سابق تقسیم شده است. این مردم با داشتن زبان، فرهنگ و تاریخ متمایز و علی‌رغم تلاش‌هایی که برای حل کردن آن‌ها در هویت ملی کشورهای محل سکونت‌شان انجام شده است، اکثراً دارای حس قوی هویتی هستند که آن را در درون و ماورای مرزهای کشوری که در آن زندگی می‌کنند، حفظ کرده‌اند (Izady, 1983: 45).

برای بیشتر کردها ماه می ۱۹۱۶ نقطه عطفی در تاریخ کردستان است. موافقتنامه سایکس-پیکو، کردستان را وارد مرحله‌ای کرد که مطابق مصالح و منافع غرب تقسیم شود. مصلحت‌هایی که در نهایت در موافقتنامه‌ها و گفتگوهای بعدی حق خودمختاری موعود به کردها را انکار کرد (نقیب زاده، ۱۳۸۵: ۱۷۰).

در سال ۱۹۱۷، بلشویک‌ها جزئیات موافقتنامه «سایکس-پیکو» را که نتیجه مذاکرات محرمانه بین بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۱۶ بود افشاء کردند. در نتیجه موافقتنامه مذکور سرزمین کردستان بین چند منطقه تحت نفوذ بریتانیا و فرانسه تقسیم شد و بر اساس آن کردها و کردستان بر طبق مصالح و علایق متفقین در سوریه و بین‌النهرین، فرمانبردار و تابع قدرت‌های مختلف قرار گرفتند (Wilson, 1918: 86).

پس از مدتی اختلافات گسترده‌ای بین فرانسه و انگلستان بر سر مناطق تحت نفوذ خود ایجاد شد. زمانی که بریتانیا در منطقه، به موصل به علت پتانسیل آن در آینده اقتصادی و سیاسی بین‌النهرین علاقمند شد، خواستار اصلاح موافقتنامه سایکس-پیکو شد زیرا در این موافقتنامه ولایت موصل تحت کنترل فرانسه قرار گرفته بود. در نتیجه بریتانیا و فرانسه بر سر حدود و وضعیت خودمختاری کردستان وارد مذاکره شدند.

در این هنگام افزایش قدرت مصطفی کمال (آتاترک) در ترکیه، تأکید او بر استقلال ترکیه، ایدئولوژی الحاق‌گرایی و مذاکراتش با بلشویک‌ها، نگرانی جدیدی را در انگلیسی‌ها در مورد شمال ولایت موصل و حفاظت از منافع خود در بین‌النهرین ایجاد کرد. بریتانیایی‌ها نیاز به ایجاد یک منطقه حایل بین ترک‌ها و مناطق تحت کنترل خود را احساس کردند و در این راستا، ایجاد یک کشور ارمنی و یک کشور کرد به یکی از علایق استراتژیک آن‌ها تبدیل شد (والتر، ۱۳۷۲: ۱۹).

این اتفاقات در نهایت منجر به بستن معاهده‌ای به نام سور در ۱۹۲۰ بین نیروهای متفقین و ترکیه شد که قلمروسلطنت عثمانی را که از قبل به علت وابستگی مالی و تجاری به قدرت‌های غربی تضعیف شده بود، بیش از پیش کاهش می‌داد. در این معاهده، سرزمینی که امروزه در جنوب شرقی ترکیه و شمال عراق قرار دارد، صراحتاً به عنوان سرزمین کردستان قلمداد شده بود. معاهده مذکور برای همه اقلیت‌های نژادی و مذهبی در سرزمین عثمانی تدابیر و پیش‌بینی‌های لازم را در

نظر گرفته بود. ماده ۶۲ تا ۶۴ معاهده، منحصرأ در مورد کردها و کردستان و حق استقلال آنها بود (والتر، ۱۳۷۲: ۲۰).

اما قبل از اینکه جوهر معاهده سور خشک شود، جنگ استقلال ترکیه در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ و نگرانی‌های عمده بریتانیا برای حفظ منافع خود در بین‌النهرین و جلوگیری از الحاق سرزمین تحت کنترل بریتانیا؛ یعنی موصل به ترکیه باعث اضمحلال این معاهده شد. بدین ترتیب ضرورت یافت که دوباره مذاکرات صلح با ترکیه انجام شود. نتیجه این مذاکرات که به مذاکرات «لوزان» شهرت یافت روشن ساخت که تشکیل کشور مستقل کردستان دیگر عملی و امکان‌پذیر نیست، چرا که به نظر انگلیسی‌ها تفاهم با کمالیست‌ها به‌عنوان گزینه بهتری از حمایت مستقیم از جنگاوران کرد مطرح شد. زیرا کردها رهبری مشخص نداشتند و این موضوع ممکن بود باعث بروز مشکلات و گرفتاری‌های پیش‌بینی نشده‌ای برای انگلستان در آینده شود (Ghassemloo, 1993: 11).

نتیجه دیگر این دور از گفتگوها و معاملات سیاسی که بازهم به کردها باز می‌گشت این بود که تا سال ۱۹۲۳ کردستان بین ۵ کشور مختلف ترکیه، عراق، ایران، سوریه و شوروی سابق تقسیم شد (Collier, 2000: 467).

پس از تقسیم‌بندی بالا تعداد کمی از کردها در سرزمین سوریه جای گرفتند به‌طوری‌که تعداد کردهای سوریه با جمعیت امروزی حدود ۲/۵ میلیون نفر، به‌طور قابل ملاحظه‌ای نسبت به کردهای سایر کشورهای کرد نشین کمتر می‌باشد و با توجه به جمعیت تقریباً ۲۳ میلیون نفر سوریه، جمعیت کردها حدوداً ۱۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد که عمدتاً در چند منطقه اصلی سوریه نظیر عفرین، قامیشلی، کوبانی، الحسکه، دمشق و حلب سکونت دارند (Hendriques, 2003: 37).

کردهای سوریه از سال ۱۹۲۰ به بعد که قدرت‌های استعماری تسلط خود را بر منطقه سوریه کامل کردند ارتباط تنگاتنگی با آنها داشتند تا جاییکه فرانسه قول ایجاد یک کشور کردی را به کردهای سوریه داد. این‌گونه اقدامات باعث شد که اختلافات و درگیری‌ها بین کردها و عرب‌ها شدت گرفته و شکاف اجتماعی موجود در کشور سوریه بین این دو گروه عمیق‌تر شود.

در نتیجه بعد از کسب استقلال سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و روی کار آمدن ناسیونالیسم عرب در این کشور شکاف اجتماعی یاد شده باز هم عمیق‌تر شد و به سمت تخاصم همه‌جانبه حرکت کرد، چرا که دولت عربی سوریه اقدام به سرکوب شدید گروه‌های کردی در این کشور کرد و پیوسته آنها را متهم به جدایی‌طلبی و تفرقه‌انگیزی می‌کرد، در نتیجه موج جدیدی

از تبلیغات ضدگُردی در این کشور آغاز شد. این تبلیغات، کردها را مردمی خائن و تجزیه‌طلب معرفی می‌کرد و ناسیونالیسم کردی را به صهیونیسم و امپریالیسم غربی (فرانسه) ارتباط می‌دادند. بنابراین تعداد زیادی از افسران گُرد از ارتش پاک‌سازی شدند و در ادامه اعمال محدودیت‌ها به حوزه فرهنگ گُردی نیز کشیده شد، به طوری که تکلم به زبان گُردی در تمام سرزمین سوریه ممنوع شد و نشریات گُردی توقیف شدند، موسیقی کردی ممنوع شد و کاست‌های موسیقی توسط مأموران ضبط شدند و در نهایت هم اغلب صاحبان و توزیع‌کنندگان کتاب‌ها و آلبوم‌های گُردی دستگیر شدند. لذا اکثریت عرب‌های سوریه، کردها را عامل ایجاد تنش‌های اجتماعی و تجزیه کشور دانسته و آن‌ها را تهدیدی برای کنترل خود بر قدرت مرکزی به حساب آوردند (Nebez, 2004: 86).

در همین زمان اعضای سازمان‌های سیاسی کرد نیز تحت فشار قرار گرفتند. حزب دمکرات کردستان سوریه که در سال ۱۹۵۷ تشکیل شده بود، خود را نماینده مردم گُرد می‌دانست و خواستار پیشرفت آموزش و پرورش و فرهنگ آن‌ها بود تا تبلیغات منفی علیه کردها را که روز به روز در منطقه بیشتر می‌شد، مهار نماید. گسترش ناسیونالیسم کردی در سوریه با آرمان اتحاد عربی که از جانب مقامات دولتی دنبال می‌شد در تعارض بود و ظن آنان را نسبت به نیت کردها به علت وجود کلمه کردستان در نام حزب، برانگیخت. لذا در سال ۱۹۶۰ جنبش سیاسی کردها بشدت سرکوب شد و صدها عضو وابسته به حزب دمکرات سوریه دستگیر شدند. رهبران حزب در زندان المزه دمشق زندانی شده و به اتهام عضویت در یک حزب غیرقانونی و توطئه برای تجزیه بخشی از خاک سوریه محاکمه شدند. از طرفی شورش خودمختاری طلبانه ۱۹۶۱ کردستان عراق که توسط ملا مصطفی بارزانی و حزب دمکرات کردستان عراق انجام گرفت نیز بر نگرش منفی سوریه نسبت به کردها تأثیر گذاشت. ترس از ایجاد شورشی مشابه در سوریه به اضافه اعتقاد به اینکه منابع و عوامل اسرائیلی از جنبش ملا مصطفی بارزانی حمایت می‌کنند، به این نگرانی دامن زد که جمعیت کرد سوریه می‌تواند از مداخله خارجی تأثیر پذیرفته و اطلاعاتی در مورد امور داخلی سوریه به قدرت‌های خارجی ارسال نماید (Seale, 1988: 65).

در ادامه و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ جمهوری متحده عربی که از سال ۱۹۵۸ بین مصر و سوریه ایجاد شده بود، توسط کلنل عبدالکریم النحلاوی با یک کودتای جناح راستی که از طرف اردن، عربستان سعودی و جامعه تجاری سوریه حمایت می‌شد، خاتمه پیدا کرد. به دنبال کودتای مذکور این کشور به عنوان جمهوری عربی سوریه اعلام شد که این اعلام ضربه سختی به امید کردها مبنی بر به رسمیت شناخته شدن حقوق ملی و برابری اقلیت‌های ملی سوریه، وارد کرد. به دنبال آن و در ۲۳ آگوست ۱۹۶۲، دولت سوریه مصوبه قانونی شماره ۹۳

مبنی بر انجام آمارگیری فوق‌العاده یک روزه در استان الحسکه واقع در شمال سوریه را صادر کرد. نیاز به برگزاری سرشماری از آنجا احساس می‌شد که مقامات سوریه بشدت نگران تعداد کردهایی بودند که بعد از جنگ جهانی دوم از ترکیه به سوریه مهاجرت کرده‌اند. کردهای زیادی در این زمان از ترکیه و عراق برای فرار از تعقیب مقامات این دو کشور به سوریه مهاجرت یا فرار کرده و در آنجا ساکن شده بودند. همچنین باور بر این بود که جمعیتی از کردها نیز به دلایل اقتصادی به ناحیه جزیره مهاجرت کرده‌اند و تعدادی نیز به صورت غیرقانونی مدارک شناسایی سوری به دست آورده‌اند.

هدف از آمارگیری، ایجاد تمایز بین کسانی بود که حق تابعیت سوری را داشتند و کسانی که تابعیت خود را غیرقانونی بدست آورده بودند. ساکنان استان حسکه هیچ اخطار قبلی در مورد انجام سرشماری دریافت نکرده بودند و هیچ اطلاعی نیز از عواقب عدم مشارکت در آن به آنان داده نشده بود. نمایندگان دولت در شهرها و روستاهای کردنشین به درب خانه‌ها می‌رفتند و از ساکنان منزل می‌خواستند سکونت خود در سوریه را قبل از سال ۱۹۴۵ با ارائه یکی از این سه سند ثابت کنند: کارت شناسایی سوری، کارت خانواده یا خاندان و قبالة زمین که مالکیت و سکونت آن‌ها را قبل از ۱۹۴۵ تأیید نماید (Yildiz, 2005: 85). در نتیجه این سرشماری، کردهای منطقه در یکی از سه دسته زیر قرار گرفتند:

۱- کردهایی که می‌توانستند تابعیت سوری خود را ثابت کنند؛

۲- کردهایی که تابعیت سوری آن‌ها لغو گردید و توسط مقامات سوریه به‌عنوان بیگانه ثبت شدند؛

۳- کردهایی که در سرشماری شرکت نکردند و به‌عنوان ثبت نام نشده نام گرفتند و از تابعیت سوریه حذف گردیدند حتی اگر قبلاً تابعیت سوری داشتند. لذا در عرض تنها یک روز، بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار کرد از تابعیت سوریه محروم شدند (Gunes, 2015: 3).

پس از اینکه حافظ اسد- رهبر حزب بعث- در سال ۱۹۷۰- به جایگاه رئیس جمهوری سوریه دست یافت، سیاست‌های ناسیونالیسم عربی که بر اساس اصول حزب بعث استوار بود بشدت گسترش یافت و سرکوب و خفقان کردها و دیگر اقلیت‌های این کشور، به گونه‌ای چشم‌گیر افزایش یافت. بعثی‌های سوریه عملیاتی‌هایی همانند و هم‌زمان با صدام حسین- رهبر حزب بعث عراق و رئیس جمهور وقت این کشور- که در کردستان عراق انجام می‌داد و عملیات تعریب (عربی کردن منطقه) نامیده می‌شد را آغاز کردند.^۱

لذا با به قدرت رسیدن حزب بعث که دارای گرایش شدید ناسیونالیسم عربی بود علاوه بر عمیق‌تر شدن شکاف‌های اجتماعی کردی-عربی، نگرش ضد قومیتی نیز در سوریه گسترش یافت و بسیاری از کردهای سوریه از مزایای عادی زندگی اجتماعی محروم شدند و حتی زمین‌های کشاورزان ساکن در مناطق حسکه و قامشلی مصادره شد. در این زمان کردها در شرایط کاملاً دشواری قرار گرفتند و بسیاری از آنان تابعیت خود را به طور اجباری از دست دادند. به‌طوری‌که در این زمان بحث اصلاحات ارضی که از سال ۱۹۶۵ توسط حزب بعث و در مناطق شمالی سوریه آغاز شده بود تا حد سیاست ایجاد کمربند عربی گسترش یافت. بر پایه این سیاست جدید می‌بایست یک خط قرنطینه نظامی در طول مرز سوریه-ترکیه و سوریه-عراق که اکثر آن در ناحیه جزیره سوریه واقع بود ایجاد می‌شد. این خط قرنطینه ۱۰ کیلومتر عرض و ۳۷۵ کیلومتر طول داشت. این سیاست جدید در سال ۱۹۷۳ توسط حافظ اسد اجرا گردید. در ابتدا دولت سوریه از خانواده‌های کرد ساکن در روستاهای مناطق مرزی سوریه با ترکیه و عراق خواست که خانه‌های‌شان را ترک کنند و در مناطق داخلی سوریه که قبلاً جمعیت کُرد نداشت اسکان یابند. دولت سپس شروع به انتقال خانواده‌های عرب به مناطقی کرد که از کُردها تخلیه شده بود. مقامات سوری بدین وسیله ساختار جمعیتی منطقه و نواحی اطراف آن را بصورت موثری تغییر دادند و در مناطقی که سابق بر آن کردنشین بود، روستاهایی با ظرفیت ۲۰۰ خانوار جهت اسکان اعراب مهاجر ساخته شد. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ از ده کیلومتری غرب رأس العین، چهل و یک روستا در این باریکه ساخته شد. هدف از این کار جداکردن کردهای سوریه و ترکیه در مناطق مرزی و اجبار کردها برای مهاجرت از روستاها به شهرها بود (Seale, 1988: 85).

شکاف عمیق اجتماعی بین کردها و اعراب در دوران بشار اسد نیز ادامه یافت و با وجود وعده اصلاحاتی که بشار در اوایل حکومت خود به مردم سوریه داد و باعث ایجاد جو خوش‌بینی بین مردم به خصوص اقلیت‌هایی مثل کردها شد اما بعد از یک سال روال به دوران سابق بازگشت و باز هم فشارها بر اقلیت کرد ادامه پیدا کرد و همانند گذشته از حقوق شهروندی سوریه برخوردار نشدند.

به عنوان مثال در ۱۲ مارس ۲۰۰۴، یک مسابقه فوتبال در قامیشلی شهری در شمال سوریه یک‌سری حوادث را به راه انداخت که تبعات آن تا سال‌ها مردمان کرد منطقه را درگیر خود کرده بود. در جریان این مسابقه، تشویق بازیکنان که بین یک تیم محلی و یک تیم از دیرالزور برگزار می‌شد تبدیل به شعارهایی با مضامین سیاسی شد که تنش بین هواداران دو تیم را افزایش داد. در نهایت درگیری‌هایی بین هواداران دو تیم روی داد و نیروهای امنیتی به جای

استفاده از گاز اشک‌آور و شیلنگ‌های آب برای رفع این نزاع، به شلیک گلوله به سوی هواداران غیرمسلح پرداختند که در نتیجه حداقل ۷ نفر کُرد کشته و شمار زیادی زخمی شدند. به دنبال این وقایع ده‌ها نفر از کردهای ساکن قامیشلی بدون توجه به حضور یا عدم حضور آنان در درگیری‌ها دستگیر شدند. برخلاف آرامش نسبی که بعد از چند روز بر منطقه حکم فرما شد، این وقایع اهمیت مسئله کرد را عمیقاً به مقامات سوریه یادآوری کرد (Gunes, Lowe, 2015: 11).

بنابراین کردهای سوریه به گواهی تاریخ از دولت مرکزی این کشور راضی نبودند و دولت سوریه هرگز نتوانسته بود با این اقلیت بزرگ کشور خود رابطه‌ی دوستانه‌ای برقرار نماید و شکاف اجتماعی موجود در این بخش از ساخت جامعه را به خوبی مدیریت نماید و لذا پتانسیل شورش و قیام بر علیه دولت، همواره در بین کردهای این کشور وجود داشت. به همین دلایل مردم و بخصوص احزاب فعال در منطقه کردستان نیز در ۱۵ مارس ۲۰۱۱ و پس از هجوم گسترده شورشیان و ترویس‌های خارجی به سوریه که عمدتاً هم از مرزهای شرقی و جنوبی این کشور اتفاق افتاد، با توجه به آشفته شدن فضای سیاسی جامعه، فعالیت خود را در ابعاد مختلف گسترش دادند و تلاش کردند که در شهرها، شهرک‌ها و روستاهای کردستان سوریه تشکل‌های توده‌ای را در بخش‌های مختلف ایجاد نمایند. مهم‌ترین نهاد اجتماعی توده‌ای که در این ایام توسط کردها ایجاد شد «جنبش اجتماعی روژاواي ديمقراتیک» یا به زبان کردی (TEV-DEM) است که همچون چتری همه تشکل‌های دیگر را دربر می‌گرفت. همچنین بخشی از کردهای سوری هوادار حزب «پ.ک.ک.» که در واحدهای نظامی این حزب فعالیت می‌کردند با شروع بحران سوریه و تضعیف دولت مرکزی از منطقه قنبدیل ترکیه وارد کردستان سوریه شده و شاخه‌ی نظامی حزب اتحاد ديمقراتیک سوریه را تشکیل دادند. هسته‌ی مرکزی شاخه‌ی نظامی حزب که در صفوف پ.ک.ک. با ارتش ترکیه جنگیده و تجارب کافی نظامی اندوخته بود، در شرایط جدید به سرعت به یک نیروی کارآمد نظامی در منطقه مبدل شد (زینوند لرستانی، ۱۳۹۳: ۲۶).

در ادامه و پس از مدت کوتاهی با توجه به شیوع بحران، تضعیف دولت مرکزی سوریه و خروج نیروهای دولتی از مناطق کردنشین به سمت حلب و دمشق، فرصت برای گروه‌ها و احزاب کردی برای تسلط بر منطقه کردستان سوریه فراهم شد که در نتیجه این موضوع، اداره مناطق کردنشین از اواسط سال ۲۰۱۲ عملاً در دست خود کردها، قرار گرفت. فشار اسد که با گسترش جنگ داخلی و پیش‌روی اپوزیسیون مسلح اسلامی با چالشی سرنوشت‌ساز مواجه شده بود و طبعاً نمی‌خواست نیروهای خود را هم زمان با درگیر شدن در دو جبهه (یکی نیروهای

اپوزیسیون و دیگری نیروی پیشمرگه کرد) پیش از پیش تضعیف کند، وارد نوعی مصالحه عملی با کردها شد و دست آن‌ها را برای اداره مناطق کردنشین باز گذاشت. در این میان، نیروهای کرد هم که تمایلی به قدرت گرفتن بیشتر اپوزیسیون اسلامی نداشتند، مصالحه موقت با دولت مرکزی سوریه را پذیرفتند (فولادی، ۱۳۹۳).

در مجموع عملکرد بد دولت سوریه در طول حداقل ۴۰ سال حکومت خاندان اسد در مورد اقلیت بزرگ کردی که حدود ۱۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌داد، باعث شده بود شکاف اجتماعی قومی فعال در این کشور که در طول تاریخ بشدت متراکم نیز شده بود لحظه به لحظه عمیق‌تر شده و به حالت تخاصم تبدیل شود و موج عظیمی از نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی را در بین کردهای سوریه ایجاد کند.

سطح دوم: ستیز و هویت‌یابی گروهی

هویت جنبش، ساخته عناصری است که جنبش در مخالفت با آن‌ها شکل گرفته است. جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های رادیکال معمولاً برای معرفی هویت خویش به اهداف و آرمان‌هایی چنگ می‌زنند که از زمره ارزش‌های مطلق و مورد قبول همگان یا بخش زیادی از جامعه است. به‌طوریکه معمولاً گروه‌های رادیکال قومی دم از استقلال، برابری و برادری و گروه‌های رادیکال یا جنبش‌های مذهبی دم از اجرای درست و دقیق شریعت می‌زنند (شهریاری و جزایی، ۱۳۹۴: ۹۲). در سطح دوم که در شکل‌گیری شکاف نقش حیاتی دارد باید بر دگرستیزی، برای کسب هویت یک جنبش تأکید کرد. در حقیقت در این سطح، شکاف‌های سطح ساخت اجتماعی فعال شده و گروه‌های متفاوت قومی یا مذهبی در جامعه روبه روی یکدیگر قرار می‌گیرند. در همین راستا نیز می‌توان به اهداف و ابزارهای متفاوت این گروه‌ها اشاره کرد. به‌عنوان نمونه هدف اصلی گروهک داعش در سوریه که توسط رهبران این گروه اعلام و در برخی استان‌های سوریه اجرا می‌شود، استقرار حکومت اسلامی و اجرای شریعت است (Al Jazeera, 2012: 5).

به‌طوری که ابوبکر البغدادی رهبر گروهک داعش در سخنرانی خود بر روی منبر سنگی مسجد جامع نورالدین شهر موصل در سال ۲۰۱۲، مسلمانان را برای تشکیل حکومت اسلامی و احیای هویت از دست رفته اسلامی دعوت به قیام نموده، بیان می‌دارد: «من برای این وظیفه بزرگ و سنگین مورد اعتماد واقع شده‌ام، برای اینکه پیشوا و امام شما باشم. من بهترین در بین شما نیز نیستم. در عین حال اگر شما مرا فردی لایق می‌بینید باید به من کمک کنید و اگر هم مرا لایق نمی‌بینید باید به من یاری رسانید تا موفق شوم. تا زمانیکه من از خدا اطاعت می‌کنم

شما باید از من پیروی کنید و اگر من زمانی از دستورات خدا سرپیچی کردم دیگر نباید از من اطاعت نمایید». علاوه بر این، ابوعلی الانباری مسئول هیئت شرعی گروهک داعش نیز بارها اعلام کرده «دولت اسلامی برای احیاء هویت واقعی اسلام، انتشار توحید در زمین و از بین بردن شرک، اجرای قوانین حکومت و شریعت مطابق آنچه خدای متعال نازل کرده، اجرای احکام اسلامی با نصب قضات و حاکمان اسلامی، حفظ اصل حکومت اسلامی و دفاع از حریم آن، برپایی حدود و بیرون راندن دشمن، کمک به خانواده فقرا و شهدا به کمک همه مسلمانان و آزادی خواهان نیاز دارد» (زاهدی غفاری و علیزاده، ۱۳۹۳: ۱۰).

لذا اینگونه است که گروهک تروریستی داعش به عنوان بازوی اجرایی توطئه امریکا در سوریه که تحت حمایت شدید مفتی‌های وهابی عربستان نیز قرار داشت با به چالش کشیدن هویت اسلامی موجود در جامعه سوریه، اقدام به تحریک احساسات مسلمانان بخصوص مسلمانان اهل سنت در برابر دولت علوی سوریه نموده و به بهانه احیاء هویت اصیل اسلامی در این کشور، دست به تقابل با دولت مرکزی، آن هم با استفاده از خشن‌ترین شیوه‌های ممکن زده است.

گروه‌های رادیکال کردی (که هدف اصلی آن‌ها به رسمیت شناخته شدن حقوق شهروندی‌شان و برخورداری از حقوق اجتماعی همانند سایر افراد جامعه می‌باشد)، در تمام این سال‌ها بر تضييع حقوق اجتماعی و سیاسی خود توسط دولت مرکزی سوریه تأکید می‌نمودند و با جمعیتی در حدود ۲ تا ۳ میلیون نفر، خود را محق برای حضور در کلیه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور می‌دانند. آن‌ها ادعا دارند سال‌ها است که با شیوه‌های مسالمت‌آمیز تلاش داشته‌اند تا با دولت مرکزی وارد مذاکره شوند، اما نه تنها دولت‌مردان این کشور حاضر به مذاکره و اعطای حقوق اولیه زندگی به کردها نبوده‌اند بلکه به گواهی تاریخ بارها درصدد برآمدند تا هویت کردی را در سوریه نابود کنند و لذا کردهای سوریه چاره‌ای جز مبارزه با دولت مرکزی این کشور برای جلوگیری از نابودی هویت خود و کسب استقلال ندارند.

سطح سوم: سطح کلان سیاسی

سومین سطح در ایجاد شکاف‌های اجتماعی، سطح کلان یا همان نظام سیاسی است. در این راستا می‌توان به نقش دولت سوریه در سوق یافتن گروه‌های مخالف به سمت رادیکالیسم اشاره کرد. سازمان‌دهی گروه‌های رادیکال مذهبی مانند داعش و جبهه النصره و همچنین گروه‌های رادیکال قومی مانند جنبش اجتماعی روزاوای کردی اگر چه در نتیجه یک توطئه غربی-عربی صورت گرفت اما نشان می‌دهد که چگونه اعضای این گروه‌ها از چتر حمایتی دولت خارج شدند

و برای رسیدن به اهداف خود در گروه‌های تندرو حضور می‌یابند. کشور سوریه از بدو استقلال خود از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و بویژه از زمان به قدرت رسیدن حزب بعث در سال ۱۹۶۳ دچار مشکلات زیادی در عرصه سیاسی و اجتماعی بوده است. این مشکلات با روی کار آمدن خاندان علوی اسد در ابتدای دهه ۱۹۷۰ بیشتر و حادتر شد (غفاری و علیزاده، ۱۳۹۳: ۹۴). به طوری که از این زمان به بعد نظام سیاسی و اجتماعی سوریه در ۳ سطح تحت فشار قرار گرفت. سطح اول سطح داخلی بود که در آن احزاب و گروه‌های مخالف دولت مرکزی سوریه همواره تبلیغات منفی گسترده‌ای را علیه دولت این کشور انجام می‌داند و دست به تحریک گروه‌های وابسته به خود بر علیه دولت می‌زدند. سطح دوم سطح منطقه‌ای بود که در آن کشورهای مخالف دولت اسد نظیر ترکیه، عربستان، قطر، اردن و ... پیوسته ضمن حمایت از گروه‌های مخالف نظام علوی سوریه به طرق مختلف مادی و غیرمادی اقدام به حمایت و تحریک آن‌ها علیه دولت سوریه می‌نمودند و سطح سوم، سطح بین‌المللی بود که در آن قدرت‌های بزرگ جهانی مانند آمریکا، دوام و قوام دولت اسد را در تضاد با منافع خود در سطح منطقه می‌دیدند و به طور مداوم با گروه‌های مخالف دولت سوریه ارتباط برقرار نمودند و حمایت خود را از تحرکات ضد دولتی آن‌ها اعلام می‌داشتند. لذا بدیهی است که همه فشارهای وارده از سه سطح فوق به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر شکاف‌های اجتماعی موجود در این کشور و ایجاد فاصله هر چه بیشتر بین دولت و گروه‌های مخالف قومی و مذهبی تأثیرگذار باشد (ابراهیمی فر، ۱۳۹۵: ۱۵). با این همه تمام مطالب پیش گفته، دولت سوریه می‌توانست با نرمش و تدبیر بیشتر اوضاع را به خوبی مدیریت نماید، اما در عوض ترجیح داد با بستن فضای سیاسی کشور، نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌ها و ... و با استفاده از اهرم زور و قدرت، کشور را اداره کند و چشم خود را بر روی بسیاری از واقعیت‌های عرصه میدانی در سوریه بست. حکومت ۴۸ ساله حزب بعث، ۴۲ ساله خانواده اسد و ۱۱ ساله بشار اسد، در تمام این سال‌ها نتوانست یا نخواست اقدام موثری برای از بین بردن عوامل بحران‌زا و ترمیم شکاف‌های اجتماعی موجود در سوریه انجام دهد که این موضوع به مرور باعث عمیق‌تر شدن شکاف‌های اجتماعی در این کشور شد که در نهایت وجود همین شکاف‌ها منجر به سوء استفاده دشمنان بشار برای تحریک احساسات قومی مذهبی و ایجاد و تشکیل گروه‌های رادیکال در سوریه شد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار ضمن اینکه شکاف‌های اجتماعی کشور سوریه، بخصوص شکاف‌های قومی و مذهبی، به بررسی تاثیر آن‌ها بر شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال در این کشور نیز اشاره نموده، از نظریه سه سطحی شکاف‌های اجتماعی منزا و بروکز بهره گرفته شد.

براساس این الگو در سطح اول؛ یعنی ساخت اجتماعی دو شکاف قومی و مذهبی را به عنوان مهم‌ترین شکاف‌های موجود در کشور سوریه مورد بررسی قرار دادیم و مشخص شد که هر دو شکاف جزء شکاف‌های تاریخی این کشور محسوب می‌شوند. شکاف‌هایی که در طول یک قرن اخیر دچار تعارضات و تلاطم‌های شدیدی شدند که علت اصلی آن را می‌توان دخالت‌های استعماری کشورهای غربی، تحریکات گسترده و توطئه‌آمیز مفتی‌های وهابی، تسلط حزب بعث و خاندان علوی اسد بر حکومت و جایگزین شدن تعصبات شدید قومی و حزبی به جای عقلانیت در اداره امور جامعه دانست. در این ایام عمده درگیری‌ها و تعارضات در بخش شکاف مذهبی مربوط به مسئله حکومت و اداره امور کشور به وسیله اقلیت علوی و در بخش شکاف قومی مربوط به تضييع حقوق اجتماعی کردها به وسیله دولت عربی سوریه بوده است.

در سطح دوم؛ یعنی ستیز و هویت‌یابی گروهی نیز به این موضوع اشاره شد که گروه‌های رادیکال قومی با کوبیدن بر طبل کسب استقلال، برابری و برادری و گروه‌های رادیکال مذهبی نیز با دم‌زدن از حق در اختیار گرفتن حکومت و اجرای درست و دقیق شریعت، افراد مختلفی را در گروه‌های خود جذب و در مقابل دولت ایستادند.

در سومین سطح که سطح کلان سیاسی بود نیز به این نکته اشاره شد که دولت علوی - عربی سوریه با وجود اطلاع از شکاف‌ها و تعارضات موجود در جامعه، به جای تلاش برای از بین بردن عوامل بحران‌زا و ترمیم شکاف‌های اجتماعی، اقدام به اداره امور جامعه براساس تعصبات قومی و حزبی نمود که این نوع نگاه به جامعه پرتلاطم سوریه، جز دامن‌زدن به اختلافات در نظام سیاسی و اجتماعی این کشور، نتیجه دیگری در بر نداشت.

لازم به ذکر است که شکاف‌های قومی و مذهبی موجود در کشور سوریه ریشه در تاریخ این کشور دارد که این شکاف‌ها در طول هفت دهه گذشته به دلایل پیش‌گفته پیوسته عمیق‌تر و شدیدتر شد و همین موضوع به عنوان یک بستر اجتماعی بسیار مهم مورد سوء استفاده امریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش قرار گرفت. به‌طوری‌که آن‌ها توانستند با دخالت‌های نابجا و تفرقه‌افکنانه خود در امور داخلی سوریه، ضمن ایجاد گروه‌های تندرو و رادیکال به اهداف از پیش تعیین شده خود برای ایجاد آشوب و بحران در سوریه دست یابند. بنابراین باید به این نکته توجه داشت که ساخت اجتماعی قومی و مذهبی در سوریه، تنها پس از حمله شورشیان و تروریست‌های خارجی نظیر

النصره و داعش بیشتر به شکل کنونی فعال شد و به کمک عامل بیرونی آمد و شرط لازم و نه کافی برای شروع بحران بود.

منابع

الف) فارسی

- امامزاده فرد، پرویز، (۱۳۹۲)، «تاملی بر ریشه‌های بحران در سوریه»، گزارش راهبردی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۳۶۴.
- الحاج، عبدالرحمن، (۲۰۱۳)، *السلفیة و السلفیون فی سوریه: من الإصلاح إلى الجهاد*، بیروت: مرکز الجزيرة للدراسات.
- ابراهیمی فر، طاهره، (۱۳۹۵)، «مکانیزم نابودی منابع استراتژیک قدرت داعش»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، دوره ۵، شماره ۱۷.
- بشیریه، حسین، (۱۳۹۲)، *جامعه‌شناسی سیاسی نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران: نشرنی.
- بشیریه، حسین و قاضیان، حسین، (۱۳۸۰)، «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، پژوهشنامه علوم انسانی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، سال هشتم، دوره دوم، شماره ۳۰.
- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۳)، *دهه سوم تخمین‌ها و تدبیرها*، جلد اول، تهران: انتشارات بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
- تقوی، سیده لیلا و وحیدفر، سعیده، (۱۳۹۴)، «بررسی نقش اخوان المسلمین در تحولات سوریه ۱۹۴۵-۲۰۱۵»، *تاریخنامه خوارزمی*، دوره ۳.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۷)، «هلال شیعی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و امریکا»، فصلنامه دانش سیاسی، دوره ۱، شماره ۱.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۹۰)، *روش پژوهش در علوم انسانی*، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- دبیری، محمدرضا، (۱۳۹۰)، «سوریه یک قرن در یک نگاه»، سایت دیپلماسی ایرانی.
- دلیرپور، پرویز، (۱۳۹۰)، «شکاف‌های اجتماعی درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران»، *ماهنامه مهرنامه*، سال سوم، دوره دوم، شماره ۱۳.
- ذوالفقاری، ابوالفضل و پورمحمدی، مزده، (۱۳۹۴)، «تحلیل پیامدی جنبش‌های مردمی منطقه خاورمیانه از منظر گسترش شکاف‌های شیعه و سنی»، *دوفصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، دوره ۳، شماره ۳.
- رجبی، سهیل، (۱۳۹۱)، «واکاوی جایگاه و نقش استراتژیک سوریه در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی»، *نشریه پانزده خرداد*، دوره ۳، شماره ۱۰.
- غفاری هاشچین، قدسی عزیزاده، سیلاب، (۱۳۹۳)، «مولفه‌های فرهنگ سیاسی جریان سلفی

- تکفیری، مطالعه موردی داعش»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، دوره ۳، شماره ۱۱.
- زینوند لرستانی، آزاده، (۱۳۹۳)، «حقوق بشر و ایجاد بحران در سوریه»، ماهنامه الکترونیکی بانوی برتر، سال سوم، دوره پنجم، شماره ۲۹.
- شهریاری، ابوالقاسم و جزائی، محدثه، (۱۳۹۴)، «بسترهای شکل‌گیری و رشد رادیکالیسم اسلامی در نیجریه، مطالعه موردی بوکو حرام»، فصلنامه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۵، شماره ۱۷.
- فولادی، نادر، (۱۳۹۱)، جایگاه کردستان سوریه در تحولات خاورمیانه، <http://rahekargar.net/browsf.php?cId=1074&Id>
- فولر، گراهام، (۱۳۹۳)، قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- قادری، تیمور، (۱۳۸۷)، تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تهران: نشر قومس.
- محمودی، اسماعیل، (۱۳۸۷)، صورت‌بندی شکاف‌های اجتماعی در ایران عصر پهلوی، تهران: انتشارات امام صادق (ع).
- نبوی، سید عبدالامیر، نجات، سیدعلی، (۱۳۹۳)، «جریان‌شناسی گروه‌های نوسلفی سوریه بر اساس تحلیل گفتمان»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، دوره ۴، شماره ۴.
- نیوتون، کنت و دث، جان ون، (۱۳۹۰)، مبانی سیاست تطبیقی، ترجمه خلیل الله سردارنیا، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- نقیب‌زاده، احمد، (۱۳۸۵)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان و ستفالی تا امروز، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.
- والتز، اف. پی، (۱۳۷۲)، تاریخ جامعه ملل، ترجمه فریدون زند فرد، چاپ اول، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- ویمر، راجردی و دومنیک، جوزف، (۱۳۸۴)، تحقیق در رسانه‌های جمعی، ترجمه کاووس سیدامامی، چاپ سوم، تهران، انتشارات سروش.

ب) انگلیسی

- Amnesty International, (2004), "Syria: Further Information on Incommunicadodetention"/ Fear of Torture and Ill-treatment (AI Index: MDE 24/013/2004).

- Al Jazeera Centre for Studies, (2012), "Reports: Boko Haram: Nigeria's Extremist Islamic Sect", Retrieved 29 February 2012 from: www.studies.aljazeera.net.

-Barnes Sinjab, Lina, (2014), "Syria Crisis: Guide to Armed and Political Opposition", *BBC News. British Broadcasting Corporation.*(8/10/2014)

-Collier, P, (2000), "Doing Well out of War in Greed and Grievance: Economic Agendas in Civil Wars", *ed. Mats Berdal and David Malone, Boulder, CO: Lynne Rienner.*

- Gunes, Cengiz and Lowe, Robert, (2015), "Middle East and North Africa Programme", *The Impact of the Syrian War on Kurdish Politics Across the Middle East.*

-Ghassemlou, A.R, (1993), *Kurdistan in Iran, A People Without a Country, the Kurds and Kurdistan*, London: Interlink Books.

-Hendriques, John, (2003), *Syria: Issues and Historical Background*, New York: Nova Science Publishers.

-Izady, Michael, (2014), "Sykes-Picot Agreement", 1916, The Gulf/2000 Project.2006–2010. Available from <<http://usinfo.state.gov/usa/infousa/facts/democrac/51.htm>>,86.

-Nebez, Jamal, (2004), *The Kurdish Language from Oral Tradition to Written Language*, London: lecture Published by Washington Kurdish Alliance.

- Smith, Ben, (2012), *Syria.no end in Sight, House of Commons Library*, The Construction of Thnoreligious Identity Groups in Syria: Loyalties and Tensions in the Syrian Civil War, Bridge Water State University.16(3).

-Rousseau, Elliott, (2014), "The Construction of Ethnoreligious Identity Groups in Syria: Loyalties and Tensions in the Syrian Civil War", in BSU Honors Program Theses and Projects, Item 66. Retrieved from: http://vc.bridgew.edu/honors_proj/66.

-Starr, Stephen, (2012), *Revolt in Syria, Eye-witness to the Uprising*, New York: Columbia UP.

-Sambanis, Nicholas, Moses, Shayo, (2013), "Social Identification and Ethnic Conflict", *American Political Science Review* 107.

-Seale, Patrick, (1988), *Asad of Syria—the Struggle for the Middle East*, London: IB Tauris & CoLtd.

-Wilson, Woodrow, (1918), "Fourteen Points Speech", Retrieved From: <<http://usinfo.state.gov/USA/infoUSA/facts/democracy/51>>.

-Yildiz, Kerim, and Deborah Russo, (2000), *Azerbaijan and Armenia*, an Update on Ethnic Minorities and Human Rights, London: KHRP.